



۲۰۱۷/۰۵/۲۲

م. نسیم اسیر

ملک الشعراء افغان ها در هجرت

بندش طبع!!!

شعر ودیعه ای است خداوندی که در شرایط خاص، به شاعر الهام می شود، گرچه این تعریف کامل نیست و حدود و ثغور شعر سرودن را مکمل تعیین نمی کند، اما نشان می دهد. سرچشمه الهام شعر بعضاً خشک می شود و شاعر روزها و ماه ها نمی تواند با انبوه درد های درونی، یک مصراع هم روی کاغذ بیاورد و این تلخ ترین روزهایی است برای شاعر.

متأسفانه از مدتی است من به این مشکل رو به رو هستم و به همین مناسبت درد دلی دارم که تقدیم می شود:

شده چندی که طبع من بند است	خاطراتم به غصه آگند است
آب پاکی که صاف بود و زلال	در کثافات خفته و دند است
طبع دریا مزاج من امروز	به خسی بند مانده، رشخند است
گم شد از پیش من، هرآنچه درو	شعر را پیشوند و پسوند است
از قلم سر نمی زند حرفی	مشکلاتی درین فراوند است
شادمانم نمی کند سخنی	بر لبم تلخ است اگر قند است
دوستی ها گسسته است زهم	خورده برهم هرآنچه پیوند است
از کنار من ارجمندان رفت	به غم خود نشستند فرزندان است
نه به دل موج دوستی و نشاط	نه به لب ها نشان لبخند است
کس نفهمید حالت من چون است	کس نپرسید قیمت من چند است

طبع شاد است «اسیر» بند مباد

التماس من از خداوند است